

اتاقِ ورونیکا

آیرا لوین | شهرام زرگر | نمایش‌نامه‌های بیدگل: امریکایی (۷) | 

انتزرییدگل

اتاق ورونیکا |

آیبرا لوین | ترجمه‌ی شهرام زرگر |

ویراستار: مرتضی حسین‌زاده |

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان |

صفحه‌آرایی: آلا شوپز |

مدیر تولید: مصطفی شریفی |

چاپ پنجم | ۱۳۹۸ تهران | ۱۰۰۰ نسخه |

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۹۳-۶۲-۶ |

Bidgol Publishing co. |  **انتربیدگل |**

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ |

فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین فروردین و فخر رازی | پلاک ۱۳۷۴ |

تلفن فروشگاه: ۶۶۹۶۳۶۱۷ ، ۶۶۴۶۳۵۴۵ |

bidgolphublishing.com |

همهٔ حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

*** هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازهٔ رسمی از مترجم یا ناشر است. |**

*** یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:**

اجرای نمایشنامه‌های چاپ‌شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست‌بردن در آن صورت می‌گیرد و هدف و نتیجهٔ آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ‌گونه مسئولیت حرفه‌ای است.

برای مترجمان بسیار پیش می‌آید که بدون چشم‌داشت مادی اجازهٔ اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان‌ها و دانشجویان، اما بی‌شک همهٔ آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرایی هستند.

بنابراین، نشر بیدگل استفادهٔ بدون اجازه از ترجمه‌های نمایشی‌اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به‌ویژه در تئاتر تهران و جشنواره‌ها، اقدامی غیرقانونی قلمداد می‌کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به جد پیگیری خواهد کرد.

| مقدمه |

آیرا لوین در ۲۷ آگوست ۱۹۲۹ در محله‌ی منهتن شهر نیویورک به دنیا آمد. تحصیلات خود را در رشته‌ی فلسفه و زبان انگلیسی در دانشگاه نیویورک (NYU) به اتمام رساند و بلافاصله فعالیت حرفه‌ای خود را با نگارش سریال برای تلویزیون شروع کرد.

وی نخستین رمانش **بوسه‌ای پیش از مرگ**^۱ (۱۹۵۳) را در ۲۴ سالگی نوشت. او در زمینه‌های ترانه‌سرایی، نمایش‌نامه‌نویسی، داستان‌نویسی، فیلم‌نامه‌نویسی و کارگردانی تجربه‌اندوزی کرده است و تاکنون دو بار موفق به کسب جایزه‌ی معتبر ادگار آلن‌پو در زمینه‌ی داستان اسرارآمیز و یک بار جایزه‌ی برام استاکر برای یک عمر فعالیت در زمینه‌ی رمان وحشت گردیده است. معروف‌ترین رمان وی **بچه‌ی رزماری**^۲ است که در سال ۱۹۶۷ نوشته شد و بر اساس آن رومن پولانسکی فیلم‌نامه‌ای نوشت که نامزد جایزه‌ی اسکار گردید.

وی در زمینه‌ی نمایش‌نامه‌نویسی نیز دارای آثار چندی در ژانر کمدی، موزیکال و تریلر است. نمایش‌نامه‌ی **دام مرگ**^۳ (۱۹۷۸) او رکورد طولانی‌ترین

1. *A Kiss Before Dying*

2. *Rosemary's Baby*

3. *Deathtrap*

اجرا را در بین تریلرهای برادوی داراست و نامزد جایزه‌ی تآتری معتبر تونی نیز بوده است.

اتاق ورونیکا تریلری است شسته‌رفته و خوش ساخت که پیچش‌های مهندسی‌شده‌ی آن یادآور سنت رمان‌های معمایی نویسندگانی‌ست هم‌چون ادگار آلن‌پو، آگاتا کریستی، ژرژ سیمنون^۱، دَشیل هَمیت^۲، ری‌موند چَندلِر^۳، راس مک‌دانلد^۴ و... استفن کینگ^۵ نویسنده‌ی رمان‌های پرفروش، درباره‌ی آیرا لوین می‌نویسد: «توانایی آیرا لوین در نوشتن آثار دلهره‌آور به ظرافت ساعت‌سازان سوئیسی‌ست و کارهای ما در مقایسه با آثار او مثل ساعت‌های ارزان‌قیمت خرازی‌ها».

از آیرا لوین تاکنون رمان جنایی بوسه‌ای پیش از مرگ و رمان علمی-تخیلی یونی کامپ (۱۹۷۸) نام اصلی آن این روز بی‌نقص) به فارسی ترجمه شده است. مهم‌ترین نمایش‌نامه‌های وی عبارتند از: زمانی برای سرهنگ‌ها نیست^۶ (۱۹۵۶)، انتخاب منتقدان^۷ (۱۹۶۰)، باغ دکتر کوک^۸ (۱۹۶۸)، دام مرگ و مهم‌ترین رمان‌هایش بوسه‌ای پیش از مرگ، بچه‌ی رُزماری، این روز بی‌نقص، همسران استپ‌فورد^۹ (۱۹۷۲)، پسران برزیل^{۱۰} (۱۹۷۶)، و آخرین اثرش یسر رُزماری^{۱۱} (۱۹۹۷)، دنباله‌ای بر بچه‌ی رُزماری است. آیرا لوین در ۱۲ نوامبر ۲۰۰۷ بر اثر حمله‌ی قلبی درگذشت.

شهرام زرگر

1. George Simenon
2. Dashiell Hammett
3. Raymond Chandler
4. Ross Macdonald
5. Stephen King
6. *No time for Sergeants*
7. *Critic's Choice*
8. *Dr. Cook's Garden*
9. *The Stepford Wives*
10. *The Boys from Brazil*
11. *Son of Rosemary*



| صحنه

اتاقی از خانه‌ای در فاصله‌ی تقریبی نیم ساعت رانندگی تا شهر بوستون.
زمان، شبی بهاری



زن و مردی وارد اتاقی نیمه‌تاریک و پوشیده در ملحفه می‌شوند. در روشنایی آستانه‌ی در دختری منتظر ایستاده است. مردی جوان پشت‌سر اوست. زن و مرد با آشنایی قبلی از بین حجم‌های پوشیده‌شده در ملحفه حرکت می‌کنند. زن چراغ اتاق و چراغ دیوارکوب را روشن می‌کند. مرد بدون آن‌که پرده‌ی خاک‌گرفته‌ی پنجره را کنار بزند، پنجره را نیمه‌باز می‌کند. دختر به درون اتاق قدم می‌گذارد و در همان حال که زن چراغ دیگری را روشن می‌کند و ملحفه‌ها را پس می‌زند، با علاقه به اطراف نگاه می‌کند. مرد جوان به دنبال دختر وارد اتاق می‌شود. او نیز به دوروبر نگاه می‌کند، ولی با حالتی از بی‌اعتمادی. مرد دیوارکوب دیگری را روشن می‌کند. زن چراغ حباب‌داری را که روی میز است روشن می‌کند.

مکان، اتاقی است افزاز شده از عمارتی ویکتوریایی، پرزرق‌وبرق و تا حدی ترسناک. در بزرگ و مستحکم است. تخت‌خواب

تک نفره است و در سه کنج اتاق قرار دارد. پنجره‌ی آن سوی تخت خواب، همچون پنجره‌ی دیگر با بی‌توجهی پوشانده شده است. درهای دیگر به توالت و حمام باز می‌شود. کمی بعد زنانگی و جذابیت محصور در ساختار این معماری حجیم را مشاهده خواهیم کرد. دکوراسیون خانه مد سال‌های ۱۹۳۰ است؛ با این حال بیشتر مبلمان اتاق مربوط به یک نسل قبل‌تر از آن است. یک صندلی راحتی، یک میز بازی دایره‌ای شکل، یک میز تحریر کنار پنجره، یک گرامافون کنار میز تحریر، یک سه‌پایه‌ی نقاشی، یک کمد آینه‌دار، تعدادی صندلی، قفسه‌های کتاب و غیره، همه در حال حاضر زیر ملحفه‌ها قرار دارند.

زن و مرد با چهره‌ای دوست‌داشتنی، در سال‌های آغازین یا میانی شصت‌سالگی‌اند. زن لباسی ساده و مرتب به تن دارد و مرد کت و شلوار آبی‌رنگ مندرس و چروک‌خورده‌ای پوشیده است. دختر بیست‌ساله است، ترکه‌و جذاب با موهای صاف و بلند. او شلواری پاچه‌گشاد به پا، پلیور یقه‌اسکی گل و گشاد به تن و چند گردن‌بند به گردن دارد. مرد جوان، کوتاه و قوی جثه است و کمتر از سی سال دارد، با سبیلی پرپشت و لباس‌هایی اسپرت و کهنه بر تن.

زن با احتیاط روکش روی میز بازی را بلند می‌کند. بر روی میز پازلِ چوبی نیمه‌تکمیل شده‌ای قرار دارد.

زن: (با لهجه‌ای خفیف) این همون پازلی‌یه که اون دختر روش کار می‌کرد. دقیقاً به همون شکل باقی مونده. اسمش «شکارچی‌ها در جنگل تاریک»^۱ئه. هشت صد

قطعه‌ست، بدون هیچ راهنمایی روی جعبه‌ش. (دختر به میز نزدیک‌تر می‌شود. مرد روکش روی میز تحریر را برمی‌دارد. مرد جوان برای نگاهی مختصر به نقاشی‌ای که بر دیوار آویزان است، به طرف آن می‌رود.) در ماه، دو سه تا از این‌ها درست می‌کرد، و آقای برابیسانت^۱ هم قبل از کریسمس همه‌ی اون‌هایی رو که سال قبل درست کرده بود با خودش می‌برد. اون‌ها جاشون توی صندوقی به که روی پاگرد پله‌هاست. اون صندوق چوب بلوط رو اون‌جا دیدین؟

دختر: بله، دیدم.

مرد: اون یه چیز عتیقه‌ی قیمتی‌یه؛ صندوق رو می‌گم.

(او نیز کمی لهجه دارد.)

زن: و اون‌ها رو می‌بخشید. پازل‌هایی رو هدیه می‌داد که قیمت هر کدومشون ده‌دوازده دلار بود. می‌داد به مأمورهای آتش‌نشانی و پول^۲ که به بچه‌هاشون هدیه بدن. اون دختر دوست نداشت پازلی رو که قبلاً درست کرده بود باز هم درست کنه. همیشه می‌گفت یه کار جدید مثل راهی شدن به یه دنیای تازه‌ست؛ و البته... (با لبخندی مهرآمیز) ... اون‌ها در این مورد لوس‌ش هم کرده بودن.

دختر: اون‌ها می‌دونستن اون دختر مردنی‌یه؟

زن: اوه آره، آره. اون روزها اصلاً و ابداً امیدی نبود؛ لاقل در مورد بیماریِ ناجوری مثل مال اون. اون‌ها

1. Brabissant
2. Walpole

می دونستن، خودش هم این رو از وقتی پونزده سالش بود می دونست.

دختر: اوه وَو! (به مرد جوان نگاه می کند.) فهمیدنش توی اون سن و سال باید وحشتناک باشه. اووه!

(چهره اش درهم می رود و بر خود می لرزد. مرد جوان به تأیید سر تکان می دهد. دختر مجدداً به زن که در حال جمع آوری روکش هاست نگاه می کند.)

زن: با این حال اون هیچ وقت اجازه نمی داد این قضیه ناراحتش کنه. می نشست این جا و زیر لب شادترین آواز ممکن رو زمزمه می کرد.

مرد: (چراغ روی میز تحریر را روشن می کند.) سوزان عزیزم، بیا به نگاهی به این جا بنداز... این جا جاییه که اون سنجاق سرها و دستبندهایی رو که براتون گفتم درست می کرد. (دختر به سمت میز تحریر می رود. مرد جوان به سوی میز بازی می رود، دست هایش را در جیب فرو می برد و به میز نگاه می کند. زن روکش را کنار می گذارد.) این ها همه ابزار و وسایلیش، مفتول های نقره و خرده شیشه های رنگی شه... این به سنجاق سینه ست که یکی دو روز قبلش درست کرد. (آن را به دختر می دهد.) فقط ببین چه جور کار شده، می بینی؟

دختر: وَو چه قشنگه! لاری^۱، بیا ببین.

(آن را در زیر نور چراغ نگه می دارد. مرد جوان به او ملحق می شود. زن روکش های یک قفسه ی کتاب را برمی دارد.)

1.oh wow
2.Larry

مرد: اون گردن بند و گوشواره درست می کرد؛ هر جور چیزی که بگی.

دختر: (سنجاق سینه ها را به مرد نشان می دهد.) قشنگ نیست؟

مرد جوان: (نگاه و تأیید می کند.) واقعاً قشنگه.

دختر: (آن را دور از چشم نگه می دارد و تماشا می کند.) می تونست این

روزها این رو توی خیابون بفروشه و ثروتی به هم بزنه!

(سنجاق سینه را به مرد پس می دهد.)

زن: این ها یه تعداد از کتاب ها و مجله هاش ان... یه تعداد از

کتاب های مورد علاقه ش هم کنار تخته. این ها هم لوازم

نقاشی شه. اون قصر رو همین جا کشید؛ با قوهی تخیل.

می خوامی باور کن، نمی خوامی باور نکن، از روی هیچی

کپی نکرد.

(دختر به طرف تابلوی نقاشی آویخته بردیوار می رود.)

مرد جوان: چیز دیگه ای درست نکرده؟ مثلاً از اون کشتی های

توی بطری؟

(مرد جوان همچون اهالی ماساچوست بر روی کلمات تأکید

می گذارد. زن نگاه تندی به او می اندازد.)

مرد: می دونین اون وقت زیادی داشت که باید پُرش

می کرد. هفت سال تموم توی این اتاق بود.

دختر: (به تابلوی نقاشی نگاه می کند.) علامت ماهی که توش

متولد شده بود چی بود؟ (چرخ می زند و به زن نگاه

می کند.) شما می دونین؟

زن: علامت؟